



الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من كتب

ماتة عامل دوى عن زين سائل غريب مبدول مشهور

شرح مائة الف

التي هي كاشف قائل عقل وقلوب دوى على طلاء السال

دين لا ينو طبع محمد بن طبع

[illegible]

ای او نسبت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 جناب عثمان رضی الله عنه  
 عند نسبت و در این  
 باز این که چون برون  
 می نمود و در خانه نبود  
 حاجت سالت سالت  
 اند علی و سلم  
 انوار حضرت صلی الله علیه و سلم بود و فی الجمله

<p>هم برال مال و اصحاب گراش با صفا</p> <p>حضرت فاروق نمودن علی الفی</p> <p>سیرین مخنی که می فیه بخ عقل رسا</p> <p>شسوار عرصه حق تا جدار انا</p> <p>ان امیر المومنین شمع شبستان</p> <p>بست <sup>بست</sup> مصطفی را با علی مرتضی</p> <p>بجو بود گل بدل ارم خفی بر ملا</p> <p>جانشین مصطفی فزج قبول لایسا</p> <p>غیر ازین دیگر چه باشد بضعه حیر الو</p> <p>گروین سازم و ضواریه کما</p> <p>عقل کل دار و بدیوار تحیر اسکا</p>	<p>حاج از صعد و بروی صلی الله علیه و سلم</p> <p>سیتا صدیق البر شیوا می ایل وین</p> <p>آنکه جزجوی نیاید اسمی النورین</p> <p>آن شهید نشین صدر یوان غدیر</p> <p>شد بلا گردان و روح الایمن و او</p> <p>اینچ عنوان ابو نسبت معنویان</p> <p>بندگی بر چهار صاحب رنگ خلا</p> <p>مخرن علم الهی منشأ فیض ازل</p> <p>آنکه برگرد حریف عصمت آمد پرده</p> <p>یست جائز نام بایکین زبان او دم</p> <p>اصل آن یکند و کوه کربلا و صا</p>
--	---

عنه و نسبت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 جناب عثمان رضی الله عنه  
 عند نسبت و در این  
 باز این که چون برون  
 می نمود و در خانه نبود  
 حاجت سالت سالت  
 اند علی و سلم  
 انوار حضرت صلی الله علیه و سلم بود و فی الجمله

اینچ عنوان ابو نسبت معنویان  
 بندگی بر چهار صاحب رنگ خلا  
 مخرن علم الهی منشأ فیض ازل  
 آنکه برگرد حریف عصمت آمد پرده  
 یست جائز نام بایکین زبان او دم  
 اصل آن یکند و کوه کربلا و صا

مستند فیصل اور دودھ  
بالذات بیان مسائل کو درست  
لیندراستھام فنانس

[illegible][illegible]





خواجه نصیر الدین طوسی  
 فی شرح المیزان  
 فی تفسیر المیزان  
 فی تفسیر المیزان  
 فی تفسیر المیزان

تا که لغزش نیاید با کان الباس  
 لازم باشد بجهت احتیاط  
 استغناء یافتند و بعد در معنی او  
 نیز در معنی خود و بعد در معنی خود  
 فصل و شش در عمل و یافتن کانی  
 گاه از جهت بخت است بخت  
 زانده هم میشود کای مثال  
 میشود و مسور بامنه الاستغنا  
 و او از بعد قسم خصیصه  
 شد و مذکور ایشان زبان  
 و بر وجه و چون منتهی باشد

نیز لغزش و غلطی می باشد از لحاظ ما  
 تعلیل و دفع و هم معنی  
 هست و معنی خود که در معنی  
 نیز در معنی خود و بعد در معنی خود  
 نیز از جهت قسم و معنی  
 در معنی خود و بعد در معنی خود  
 می شود و معنی خود که در معنی  
 در معنی خود و بعد در معنی خود  
 می شود و معنی خود که در معنی  
 در معنی خود و بعد در معنی خود

شریک است از این لغزش  
 اجابت و معنی خود  
 شریک است از این لغزش  
 اجابت و معنی خود  
 شریک است از این لغزش  
 اجابت و معنی خود

در معنی خود و بعد در معنی خود  
 می شود و معنی خود که در معنی  
 در معنی خود و بعد در معنی خود  
 می شود و معنی خود که در معنی  
 در معنی خود و بعد در معنی خود



*(Handwritten notes in Urdu script)*

در این نسخه از کتابت حضرت شاهان  
ایمان یافته اند و در این نسخه  
از این نسخه از کتابت حضرت شاهان  
ایمان یافته اند و در این نسخه

نصف استیجابی است  
چنانچه در صورتی که  
آدمه می شنود  
تأخیر کند  
از شنیدن  
و در صورتی که  
کشتار می شنود  
تأخیر کند  
از شنیدن

است و می بینیم که  
 مؤلفی این سوره است  
 بالنسبه الى سوره است  
 تجدید عبارت از  
 که از آن کرده شود و از  
 که موصوف بوجهی باشد و از  
 که شش آن در آن صف است  
 از جهت بیان حال کوه  
 چنانکه کوهی نیست من نبود  
 یعنی زیند در وصف شجاعت کجا  
 فیه  
 زیند در یادت من رسا تقصیر  
 یک غم غم غم غم غم غم  
 یادت من است که نیست  
 غم غم غم غم غم غم  
 که میانه نسل باشد یا غم  
 غم غم غم غم غم غم

[illegible]



مصدق بر همین گفتار است  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی

چار حرف جر بود دیگر که نبود شته  
 است مجرور و رشتن باب است  
 نزد عیسی لایق مجرور و رشتن مجرور  
 چون به لولا مضمر مجرور کرده  
 معنی و امتناع می بود بوجود غیر  
 از پی هر جاره متعلق ضرور آمد ضرور  
 یا که تا ویش بشه فعل راجع می شود  
 که یکی زینها بود و مذکور پیش ه بود  
 چند حرف جر بدان معنی است متعلقه  
 هم لعل آمد در کسین حرف اندک کلام  
 که حرف جر شود و مخدوف در مجرور

لی بود و دیگر که از بحر غرض آن چاره  
 لیکه مخدوف لالف ملوک سیاحت  
 معنی و نفی بعد است چون معنی لا  
 است نزد سیبویه و چاره چون لا  
 فعل حرف جر و یک لغت است  
 خواه باشد فعل یا باشد شبه فعل  
 یا مشیر است آن بود معنی فعل بی  
 ورنه از بحر شش مقدر کن یکی از این  
 رت عا شالات لولا هم خلا و مل  
 سابقا تفصیل هر از این بیان کردیم  
 که شود منصوب تقدیرش است و گویا

یا بافت و بین تباثل شده بود  
 دو کلمه و اندک از این معنی  
 چون رشتن با تباثل است  
 شد و بعضی یک کلمه و بعضی دو  
 از لانا فیه و ما زاده و اول  
 عین جود و بعضی غفلان  
 خاص اختلاط با جبین او نشسته  
 بافت و در عینش و در عینش  
 است و بعضی گویند عمل آن بود  
 بعضی عمل پس یکدیگر  
 عا شالات و در بحر شش  
 از این معنی  
 در بحر شش و در بحر شش  
 واضح موضع و محل  
 غیر از موضع و محل  
 و قول عرب است  
 و قول عجمی است  
 و قول عجمی است

و در بعضی از کتب  
 از این معنی  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی  
 و در بعضی از کتب  
 از این معنی

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است

لیکن گاه از آن حدش قیاس شود  
مضمون آید بعد و او بعد از هم بعد  
تیر و بعد با جرأت است بسیار  
هم از بخانه و عامه جرایم شد و  
اندرین جرایم را روری سمع  
ممنوع و عطف جای پس مقصد است

شاید از خوانی این کتاب متوجه  
آید که در این باب که در این کتاب مذکور است  
از آنکه در این باب که در این کتاب مذکور است  
گاه است می شود و مجبور از هر جا  
لیکن می شود و تحقیق از قول نجات  
توفیق انداخته است و در نهایت

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است

ناصری است و در این باب که در این کتاب مذکور است  
می کند مضمون در تاول مفرد جمله را  
در صله هم بعد و او حال هم بعد  
بعد از در جوابات قسم است  
بیر جایی که شود و واقع جرایم است

ان با آن کان لیت و لکن و لعل  
ان آن از بحر تحقیق و قوت است  
پس بخوانی آن که مورد بوده  
بعد حرف اقتراح و حرف تصدیق  
بعد قولی که شد ظن و حکم معین

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است

که دو دین پنج هم بشمار  
از اعمال آنست در مورد  
در شریعت مدعای کسوت  
این بزرگان تا آخرین  
عظیمان و قائلان  
تجربیم و نظارت تحقیق  
انکار و انکار و انکار  
نظایر آن تا در سال  
که دو دین پنج هم بشمار  
از اعمال آنست در مورد  
در شریعت مدعای کسوت  
این بزرگان تا آخرین  
عظیمان و قائلان  
تجربیم و نظارت تحقیق  
انکار و انکار و انکار  
نظایر آن تا در سال

گاه در کسوت نصب هر دو و مجتهد است  
در وراثت خودانی یک نفر از مجتهدین  
نیز در جایی که واقع میشود مفعول  
که معنی نعم مسوره لغت از عمل  
هم در استعمال خود گاهی بی قیاس و تمیز  
پس گاه معنی تشبیه بین با خبر  
بهر استراک لکن ای ای رفع و  
که مخفف میشوند این چار پس لغتی شود  
لیکه مسوره و دخلش نیست خبر باریان  
غیر لکن کش نشد در حالت خفت  
لیست از بهر بی ای طلب از اشتیاق

گاه گاهی رفع بر ویر و روی شده  
در مقام فاعل مفعول هم در میان  
بر خبر کلام و دخل شد بود و خوش خطا  
که معنی لعل مفتوحه امر ای فت  
میکنند با عین مبدل عجزه مفتوحه را  
گاه بهر شک نمودن خبر شد مطلقا  
از کلامی کسوت سابق است باقی  
از عمل و دخل شوند ایک با فعال فی  
یا علت و کاد و هم اعمال نشان شد و  
شد عمل مفتوحه را اندر ضمیری با و فاعل  
ممكنی را کو بعید است یا محالی را جا

در مقام فاعل مفعول هم در میان  
بر خبر کلام و دخل شد بود و خوش خطا  
که معنی لعل مفتوحه امر ای فت  
میکنند با عین مبدل عجزه مفتوحه را  
گاه بهر شک نمودن خبر شد مطلقا  
از کلامی کسوت سابق است باقی  
از عمل و دخل شوند ایک با فعال فی  
یا علت و کاد و هم اعمال نشان شد و  
شد عمل مفتوحه را اندر ضمیری با و فاعل  
ممكنی را کو بعید است یا محالی را جا

لیست از بهر بی ای طلب از اشتیاق  
دعای را بر جانی  
السلطان بکنی و  
لیست از بهر بی ای طلب از اشتیاق  
دعای را بر جانی  
السلطان بکنی و  
لیست از بهر بی ای طلب از اشتیاق  
دعای را بر جانی  
السلطان بکنی و

[illegible]

کام از بهی نای که تجویز می بین

رضا از من اندرین معنی شازده

اَنْ وَلَنْ يَسْأَلُنِي اَنْ اُنْجِزَ حَرْفٌ مَعْنٰی

مستقبل کنند این جمله را انقضای

نام این کتاب مصدیه که وضع الع

زانکه در تاویل مصدر شما فعل را

کاه حاضر خدای آن لفظاً بوجوب افع

میر تقی میر شمس العقبہ حضرت خیر محمد

بعد از آن که برای غایب باقیست

جدلام کی کہ سمیت ہو

بمقتدرش باید ازین لا محذور

دست اندکان منفی اخبار و

لا انا ولا اهل بيوتي

لَا يَدْرَأُ آيَاتِ تَعْلِيمِ رَبِّهِمْ

بسم الله الرحمن الرحيم

استفهام و تحقیر و تنبیذ و تمسخر

و اوجھ لیکن شرط سابق ہم رو

و یمنی پو پو چون قالیان منتهیا

اِنَّ عَاطِفَ كِه اَمْسِ مَقْدُوْفِ عَلِيْہ

۱۰۸

ابو نصر استقبال المأمور

رویت از آن گزاف و مجالی ندارد

کاه از هی می که تجویز می بین	رفت از من بدین معنی شازده
آن و کن پس کی اذن این خارج	مستقبل کنند این جماع الرقصه
نام این آن صدیه کرد وضع این	زانکه در تاویل مصدر شما فعل را
کاه حار خذف آن لفظ ابو ارفع	نیز تقدیرش عقب بفت پیر آمده
بعد حتی کو برای غایب بابیت	بعد لام می که سمیت بود معنی
بر تقدیرش باید اینی لام خود	لوس است اندکان منفی انحراف
بعد فاکسبش عقب امرو	شاید او آت تلمیح معنی
روا و جمع لیکن شرط با بنی هم	منفی استفهام و تخصیص قمتی عرض
آن عاطف که استثنای علی	فعل و معنی بود چون غایب از آن
این ابی منفی استقبال باید بود	بعد او کوست در معنی الایا











کلیه از بجز استفهام که بهر خبر  
کاه مضر و هست نیزش می مجموع  
چون این لم می شود مل یلی اگر  
کاه بر نیز هر دو من و داخل می  
پس کاین وان معنی لم خبر است  
بست بروی جان خل و هموار  
بست کار مثل قاض نیز نمی عجیب  
نه بود اسم افعال که نشان صند  
پس روید باز رافع اسم اهتقاد  
دو نک و ما هر دو معنی خندید و  
ما و با همزه فتح و کسری گشت نیز

چون باشد فصل خبری بر کند نیز  
بازد و مضر و منصوب نیز و م شد اما  
در نیزش جبر اگر خوانی و باشد  
هست جائز نزد بصری خبر نیز کند  
لیکه بر نیز او داخل شود و من غالب  
پس این وی لغات چار دیگر یافت  
پس کاین چون عم کار کطبی سی فقا

دو نک و باه و علیک خیر یا بشه  
بازشتا و سرعان یاد گیر اینچه را  
ما بهمه شلی هب با صیغهای شش و  
ما تک با کاف که همزه آمد محیطا

کلیه از بجز استفهام که بهر خبر  
کاه مضر و هست نیزش می مجموع  
چون این لم می شود مل یلی اگر  
کاه بر نیز هر دو من و داخل می  
پس کاین وان معنی لم خبر است  
بست بروی جان خل و هموار  
بست کار مثل قاض نیز نمی عجیب  
نه بود اسم افعال که نشان صند  
پس روید باز رافع اسم اهتقاد  
دو نک و ما هر دو معنی خندید و  
ما و با همزه فتح و کسری گشت نیز

کلیه از بجز استفهام که بهر خبر  
کاه مضر و هست نیزش می مجموع  
چون این لم می شود مل یلی اگر  
کاه بر نیز هر دو من و داخل می  
پس کاین وان معنی لم خبر است  
بست بروی جان خل و هموار  
بست کار مثل قاض نیز نمی عجیب  
نه بود اسم افعال که نشان صند  
پس روید باز رافع اسم اهتقاد  
دو نک و ما هر دو معنی خندید و  
ما و با همزه فتح و کسری گشت نیز

کلیه از بجز استفهام که بهر خبر  
کاه مضر و هست نیزش می مجموع  
چون این لم می شود مل یلی اگر  
کاه بر نیز هر دو من و داخل می  
پس کاین وان معنی لم خبر است  
بست بروی جان خل و هموار  
بست کار مثل قاض نیز نمی عجیب  
نه بود اسم افعال که نشان صند  
پس روید باز رافع اسم اهتقاد  
دو نک و ما هر دو معنی خندید و  
ما و با همزه فتح و کسری گشت نیز





১৫

ملکات صابر باشد آل و بیج و بیج  
می شود ملحق بناص شد چو در معیار  
نیکر افعال متعار ذکر عمل حق نانا

کادامه سحر این معنی که خبرش عنقریب  
قابل خبر مضارع بی تحول آن برو  
یکه مفهوم عمی اسم را قرخب  
پس کرب با فتح را او شک معنی ز  
یکه از وجه خبر مانند کادامه کرب  
پس این را از جدول هم طفق را مانند  
تاریخ خبر محو کادامه کرب

نیز از منزل یار گیر این جمله را  
آتش عادی و روح و جانم تقدیر  
هست چنانکه در کتب و کتب و کتب  
دیگر

می شود حاصل بونی خرم قائل  
کاه ان هم میشود و فلعلین  
کم بود خوف قائل کاه بود جا  
از شروع فاعلیش حاصل خبر است  
کاه او شک مثل کاه دیگر مثل  
در خبر مثل او شک ان معنی مرده  
پیش از اولی و قبل است انشا

قریب حصول آن  
 کز تب و آفتاب کس حاجت ندارد  
 جهت شوق فاضل و مقدر  
 حصول خبر بیداران برود  
 نسبت بکار زیادت بود  
 مولوی کاظمی غفر  
 یعنی خیر خدای  
 بان بیدار غفری بیدار  
 یک بی آن کز آن  
 غفری غفری  
 کز تب و آفتاب  
 چینی شوق  
 بیدار بیدار  
 دمی شوق  
 در مقامات  
 از جوی و کز کتب  
 لباس پوشیدن  
 کز تب و آفتاب  
 مناسب آنکه این  
 پس از آنکه این  
 طبعی و از آن  
 طبعی و از آن

منه



این سه تا خبر یعنی طغیانی می زدگار ای سبب و اجل و انشا	هر سه اول آن معنی یزید کا و لیکه
چون زاید هر یکی منصوب بر هم دگر	دیگر افعال یقین و شک دکان
پس طغیانت با راست چون جدی	خلت باشد با علین حسب
هم و جدت بین ای طغیانی این	این سه تا خبر یعنی اعلیت است
پس طغیانت شرک بر هر آمد دگر	این سه تا خبر یعنی اعلیت است
شد مفعولیه منصوبش خبر	هر یکی بر بنده و بر خبر داخل شود
لیکه جابر که معاخذ و ف ساز و میر	هر یکی زان و و را هر که نباشد قصا
شد طغیانت که روی اثبت بعض جا	پس این کاهی عقلت آمد معنی وقت
هر چهار انیک بیک مفعول وار و کتفا	شکل بصرت است این صفت و جود
هست آنها هم بس و ساء اندک	واقع است مجلس افعال و ج و د
تس عین فعل بر و امن با فتح فا	نعم بهرین طغیانی هر هم پس صل

این سه تا خبر یعنی طغیانی می زدگار  
ای سبب و اجل و انشا  
چون زاید هر یکی منصوب بر هم دگر  
پس طغیانت با راست چون جدی  
هم و جدت بین ای طغیانی این  
پس طغیانت شرک بر هر آمد دگر  
شد مفعولیه منصوبش خبر  
لیکه جابر که معاخذ و ف ساز و میر  
شد طغیانت که روی اثبت بعض جا  
هر چهار انیک بیک مفعول وار و کتفا  
هست آنها هم بس و ساء اندک  
تس عین فعل بر و امن با فتح فا

هر سه اول آن معنی یزید کا و لیکه  
دیگر افعال یقین و شک دکان  
خلت باشد با علین حسب  
این سه تا خبر یعنی اعلیت است  
این سه تا خبر یعنی اعلیت است  
هر یکی بر بنده و بر خبر داخل شود  
هر یکی زان و و را هر که نباشد قصا  
پس این کاهی عقلت آمد معنی وقت  
شکل بصرت است این صفت و جود  
واقع است مجلس افعال و ج و د  
نعم بهرین طغیانی هر هم پس صل

این سه تا خبر یعنی طغیانی می زدگار  
ای سبب و اجل و انشا  
چون زاید هر یکی منصوب بر هم دگر  
پس طغیانت با راست چون جدی  
هم و جدت بین ای طغیانی این  
پس طغیانت شرک بر هر آمد دگر  
شد مفعولیه منصوبش خبر  
لیکه جابر که معاخذ و ف ساز و میر  
شد طغیانت که روی اثبت بعض جا  
هر چهار انیک بیک مفعول وار و کتفا  
هست آنها هم بس و ساء اندک  
تس عین فعل بر و امن با فتح فا

هر سه اول آن معنی یزید کا و لیکه  
دیگر افعال یقین و شک دکان  
خلت باشد با علین حسب  
این سه تا خبر یعنی اعلیت است  
این سه تا خبر یعنی اعلیت است  
هر یکی بر بنده و بر خبر داخل شود  
هر یکی زان و و را هر که نباشد قصا  
پس این کاهی عقلت آمد معنی وقت  
شکل بصرت است این صفت و جود  
واقع است مجلس افعال و ج و د  
نعم بهرین طغیانی هر هم پس صل







و تلف از هم بر می آید  
اینکه با هم تلف می شود  
جاءت الهمزة على الهمزة  
بها و هو الهمزة على الهمزة  
و تلف الهمزة على الهمزة  
و تلف الهمزة على الهمزة  
و تلف الهمزة على الهمزة

اینکه باشد با حاشیه  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

هم معنی اللام اصناف را الهمی رلا  
بر خلاف قول کوفی شرط باشد مطلقا

اینکه باشد با حاشیه  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

اولاتون که اورا لفظ یا تقدیر ج

بین ان النون که باشد اسم تمام چارچ

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

در اصناف نیز باشد اسم می مقدا  
بهر نقش میکند ناچار نیز تضنا

در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم  
در این علم و در علم

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

پنجین عامل بود معنی بقدر رتبه

رافع فعل مضارع معنی باشد

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

نزد و فوفی بود نش از ناصب جام جدا  
مطلقا کر آوری جائیں و باشد و  
یعنی آن حرف مضارع کال او یا  
مبتدا اندر خبر عامل بود یا ابتدا  
مبتدا اندر خبر عامل خبر مبتدا

انکه رفع اندر مضارع میکند ان  
نزد بصریه و قوعش اندران جائیکه اسم  
یکه بر قول کسانی عاملش لطیف بود  
عامل اندر مبتدا از عامل لفظی خلو  
هر دو را عامل و لفظی یک قول

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد

مضموم  
مضموم  
مضموم  
مضموم  
مضموم  
مضموم

نصف از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد  
بیش از اسمی عدد



بعد ازین مؤیدین این آیه در نسخ  
 هم تقابل هم ترجمه سن این ترجمه  
 گاه غین نگشته باین معنی حال  
 در مثال او بگو اگر شش بنشین و بسین

بهر تکیه و ملکن بر معنی کشش  
 است کلامه معنی خاوان  
 یکنه احق کاف و ثاقص  
 و الصلح علی البنی فی الیه خیر لوری

تانی وقت تا ۱۳  
 سه که بر مصروف بودن  
 ولایت کند چون میبرد  
 معنی ای که در آخر  
 لایق گردید چون جمل  
 ای بصرفه و بویزدای  
 معنی ای که در مقابل  
 چون سلمات که لغت  
 جمع است چنانکه در  
 نون آن چیزی در  
 معنی ای که در  
 آواز و تندی  
 با هم ندارد و در  
 مثالین سه  
 و قوی آن نیست  
 سه چنانکه کوی  
 اد و در جواب  
 و میکوی ۱۱  
 معنی درین تقدیر  
 معقول خلق فصل  
 ای خاوان ۱۱  
 و این که در  
 کین

از تاج طبع و قادی شیخ نواز علی تخلص	
در نحو جوان نسو منظومه و بحسب	آخر حسن شنی شد پیش فضلا مطبوع
خوش از پی تاریخش بزرگ است	با شرح مایه عالم جاوید بود مطبوع
از تاج قلم و کلام و کلام	از تاج قلم و کلام و کلام
چون طبع شعر ز عبد الرسول	بیاد آو ز و هر وضع و تفسیر
همین احسن از روی اسجد چون	آه مطبوع اجاب نظم لطیف

اصل است در این کتاب  
 و این که در  
 کین





ع ۱۲۳۴  
۱۲۳۴/۵

This book was taken from the Library  
on the date last stamped. A fine of  
1 anna will be charged for each day  
the book is kept over time.

		۱۲۳

ع ۱۲۴ شرح  
ف ۲۹۱۶۷۵  
۸۷۳.

شرح مائة عبد الرزول

DATE	NO.	DATE	NO.
۱۱۲۴ شرح		ف ۲۹۱۶۷۵	
	۸۷۳.		

شرح مائة عبد الرسول